



۱۱

## کورسوی سینما برای بچه‌ها

خداحافظی با مردی که چند نسل را  
به سینما و دنیای تصویر علاقه‌مند کرد

خداحافظی با عالم سینما



## اکران یک فیلم توقیفی



۱۱

# فرهنگ

چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۹۹ :: شماره ۵۷۸۰



شاعر اصفهان  
زاده گیلان



۲۵۴ سال از مرگ حزین لاهیجی  
در بنارس هندوستان گذشت

اگر گذرتمان به لاهیجان افتاده باشد و از آن به سمت لنگرود رفته باشید، سه کیلومتر مانده به آنجا، لابد دیده‌اید آن مقبره ساده و خوش‌حس و حال را که شیخ زاهد گیلانی و بیژن نجدی را در خود جای داده است. امروز سالروز مرگ مهم‌ترین نوه اوست: حزین لاهیجی شاعر، جالب است بدانید حزین نه در لاهیجان به دنیا آمد، نه در آنجا زندگی کرد و نه در آنجا وفات یافت، باین حال، اصل و نسبش چون به لاهیجان می‌رسید و پدریزگش چون شیخ زاهد گیلانی بود، او را بیشتر با آنجا به یاد می‌آوریم. هم مقبره پدریزگش آنجاست و هم تبار زاهدی‌ها آنجا مستقرند. در اصفهان زاده شد، پدر او در دوره شاه سلیمان اول برای تحصیل به اصفهان رفت و حزین در دربار صفوی در سن کم به‌عنوان بحر العلوم و شاعر پرورش یافت. او در ایران و هند و تا عربستان سفرهای متعدد کرد. حزین سال ۱۱۴۶ قمری به هند رفت و در سال ۱۱۸۱ قمری در حدود ۷۸ سالگی در بنارس درگذشت و در همان شهر دفن شد. همان شهری که سهراب سپهری هم روایتی جذاب درباره‌اش نوشت.

حزین جهانگرد بود و همچنین دانشمندی جانورشناس. اگر درباره سبک هندی در شعر اطلاعی دارید، این را هم بدانید که می‌شود گفت حزین واپسین شاعر بزرگ از شاعران سبک هندی محسوب می‌شود. از آثار او می‌توان به تذکرة شعرا، دیوان اشعار، صغیر دل و حقیقه ثانی در برابر حقیقه سنایی و تذکرات العاشقین در برابر لیلی و سمجنون اشاره کرد. تذکرة حزین لاهیجی با سبکی ساده و پخته به نگارش درآمده است. بخشی از شناخت ما از او نیز به همین دو اثری مربوط است که حزین با اشاره به آثار بزرگ پیشینیان خود نوشته است: یعنی حقیقه‌ثانی و تذکرات العاشقین. او از ترس نادرشاه به هندوستان رفته بود. سکونت محمدعلی حزین لاهیجی در ۱۹ سال آخر زندگی خود در بنارس که تحت حکومت نواب‌های شیعه بود، از رویدادهای مهم در حیات فرهنگی، مذهبی و ادبی این شهر است. آرامگاه او - که مدفن خلیل علی ابراهیم‌خان هم است - در بنارس و در محله فاطمان زیارتگاه مهمی است که زوار آن علاوه بر شیعیان، سایر مسلمانان هم هستند. حضور حزین و درس‌های او در ترویج و اشاعه تشیع در آن سامان نقش بسیار مهمی داشت. بخشی از سروده‌های او به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است. او روزی نوشته بود: «ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد...» اما تلاش‌ها برای زنده‌نگاه داشتن نام و یاد او همواره در کار بوده است.

گفت وگو با سینا حسین پور، کارگردان فیلم مستند «داغ قره‌باغ»

# فانوسی در تاریکی



علی رستگار

سینما

مستند داغ قره‌باغ، محصول از سرگیری مناقشه و نبرد میان آذربایجان و ارمنستان است یا قبل‌تر از این سرآین موضوع رفته بودید؟

باتوجه به این‌که می‌دانستیم روزی دوباره این زخم سر باز می‌کند و این بحران از انجماد خارج می‌شود و با علم به این‌که چنین بحرانی به‌شدت در امنیت ملی کشور ما تأثیرگذار خواهد بود، لذا از سه سال پیش تحقیق و پژوهش و جمع‌آوری تصاویر آرشیوی را در این خصوص آغاز کردیم. یک سال اخیر را هم در پروسه تولید قرار داشتیم، اما همزمانی نمایش فیلم با ماجراهای اخیر قره‌باغ کاملاً اتفاقی بود.

ریشه‌یابی و خط سیر زمانی فیلم مشخص است که داستان قره‌باغ را از گذشته تا امروز مطرح کردید، اما رویکرد شما به عنوان کارگردان مشخص نیست و این‌که کجای این ماجرا ایستاده‌اید. به نظر فیلم در این زمینه کمی مبهم است. قصد قضاوت داشتید یا صرفاً می‌خواستید راوی یک بحران قدیمی و فرسایشی باشید؟ انسان ذاتاً از چیزی که نسبت به آن اطلاع ندارد، می‌ترسد. از آن خطرناک‌تر این است انسان روی چیزی که از آن اطلاع ندارد، تعصب داشته باشد. حالا شما تصور کنید این دو با هم روبه‌رو شوند، در آن صورت چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد. مشکلی که ما برای این فیلم داشتیم، این بود؛ بسیاری از هموطنان آذربایجانی ما به‌شدت روی قضیه قره‌باغ حساس هستند و بسیاری از غیرآذربایجانی‌هایی که هموطن ما هستند، درباره اظهارنظر نسبت به این موضوع تردید دارند، چون آنها هم نمی‌دانند کی به کی و چی به چی است! این مبهم بودن ماجرا دردسرهایی ایجاد کرده است. بنده آذری هستم، اما قبل از این‌که آذری باشم، ایرانی هستم و نسبت به کشور خودمان احساس دین دارم. هدف من برای ساخت این فیلم، آن‌طرف آب نبود و بیشتر می‌خواستم یک روایتی از قضیه داشته باشم که فضا را کمی روشن‌تر کنم. مثل فضای تاریکی که کسی با فانوسی روشن وارد آن می‌شود. لایه‌لای این تحقیقاتی که داشتیم توجه یک سری توطئه‌ها شدم که در فیلم به آنها هم اشاره کردم. به جز اینها می‌خواستم پیچیدگی موضوع را هم به مخاطب نشان دهم. یعنی اگر مخاطب از کل فیلم همین را برداشت کند که قضیه قره‌باغ پیچیده‌تر از آن است که به راحتی بتوان درباره‌اش اظهار نظر کرد، من به هدفم رسیده‌ام.

چون با مساله حساسی سروکار داریم و اگر فیلمساز کمی پایش را این طرف یا آن طرف بگذارد، می‌لغزد.

اما شروع فیلم و کفه حجم تصاویر آرشیوی، روایتی، متعلق به آذربایجان است و ارمنستان سهم کمتری از روایت و تصاویر دارد. برای همین مخاطب تا حدودی تصور می‌کند فیلمساز کدام طرف ایستاده، اما در پایان، انگار موضع فیلم عوض می‌شود و طرف ارمنستان را می‌گیرد، چرا که در طول همه این سال‌ها موضعگیری منفی علیه ایران نداشت. هرچند روایت شما از دولت‌های آذربایجان هم جانبدارانه نیست و به همه آن توطئه‌ها و سنگ‌اندازی‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها اشاره می‌کنید. درباره این ابهامات توضیح می‌دهید؟

این‌که چندان سراغ روایتی از ارمنستان نفرتیم، بخشی به این دلیل است که من زبان ارمنی بلد نبودم که از تصاویر آرشیوی آنها استفاده کنم. اما این دلیل اصلی نبود. از قره‌باغ چندین و چند روایت می‌توان مطرح کرد، اما کدام یک از آنها به درد ایرانی‌ها می‌خورد؟ روایت ارمنی به درد ایران نمی‌خورد، حتی روایت آذری هم به درد ایران نمی‌خورد. این روایتی هم که مخاطب در فیلم می‌بیند، روایتی نیست که در آذربایجان مطرح است، البته اذهان عمومی ما بیشتر روی آذربایجان حساس است، چون این فضای سیاسی آذربایجان است که بیشتر روی ما تأثیر می‌گذارد و علقه ما به آذربایجان بیشتر است. درحالی‌که تأثیرگذاری فضای

سیاسی ارمنستان روی ما زیاد نیست. برای همین روایت آذربایجانی بیشتر جوابگوی فضای ذهنی مخاطبان ایرانی است. البته اگر دقت کرده باشید، من در فیلم سعی کرده‌ام بیشتر با نمودار حسی بازی کنم، یعنی در هر دقیقه از فیلم مخاطب احساس کند که اشتباه کرده و فیلمساز در آن طرف دیگر ماجرا ایستاده است. وقتی فیلم شروع می‌شود، مخاطب فکر می‌کند با یک روایت آذربایجانی سروکار دارد، اما پنج دقیقه که از فیلم می‌گذرد، می‌گوید فیلمساز کاملاً یک روایت ارمنی دارد.

باین حال و با وجود اما و اگرهایی که درباره عملکرد مردان سیاست آذربایجان مطرح می‌کنید، کماکان آن چرخش پایانی درباره ارمنستان محل ابهام است.

ما می‌خواستیم پاسخ یک سوال را بدهیم که هم در آذربایجان مطرح است و هم ایران. ایران در آن زمان خیلی به آذربایجان کمک کرد و وزیر امور خارجه ما به دبیرکل سازمان ملل نامه نوشته و درخواست خروج ارمنی‌ها از اراضی اشغالی را کرد. با این حال اذهان عمومی این سوال را از ما دارد که چرا ما با ارمنستان که اشغالگر خاک مسلمانان است، رابطه داریم؟ ما در آن پایان خواستیم جواب این سوال را داده باشیم.

چرا جز برخی تصاویر محدود، به ویژه آن عکس درخشانی که جماعتی را در برف می‌بینیم، چندان به جغرافیا و فرهنگ و زندگی مردم قره‌باغ نزدیک نمی‌شویم؟



در آن صورت فیلم خیلی طولانی می‌شد، ضمن این‌که در این بحران بیشتر از این‌که خود قره‌باغی‌ها نقش داشته باشند، دو کشور همسایه‌شان نقش دارند. اما قرآنی ماجرا قره‌باغی‌ها هستند، مثل همان واقعه خوجالی.

بله، اما بحث ما بازگردان‌های این میدان بود که خارج از قفقاز نشسته‌اند.

میانجی‌گری ایران در دوره‌های مختلف، یکی از نکته‌های مدام و مورد اشاره شما در فیلم است که گاهی به دلیل سنگ‌اندازی دشمنان ایران ناکام مانده. فکر می‌کنید میانی‌گری ایران در این برهه راهگشاست؟ به نظر من ورود ما در این مقطع به ماجرا اشتباه است و با میانی‌گری ایران، دوباره همان بازی‌های قدیم شروع می‌شود و بازیگر پشت پرده همچنان پشت پرده می‌ماند. ورود به میانی‌گری مستلزم ضمانت اجرایی است. اگر ما بخواهیم ورود کنیم و دوباره یک سری بازیگر پشت پرده بخواهند صلح را بشکنند، مامسؤولیم.

درخشان‌ترین نکته فیلم شما برای من، آشنایی با چنگیز مصطفایف است که جسارتش در خبرنگاری مثال‌زدنی بود و با زبان سرخ و مرگش در میانه میدان جنگ، شخصیتی جذاب و فراموش‌نشدنی داشت. ظاهراً فیلم‌های آرشیوی او را هم از طریق برادرش به دست آوردید.

چنگیز مصطفایف قهرمان ملی آذربایجان است. او در عین حال که شخصیتی رموز داشت، اما خیلی‌ها او را دوست داشتند. وقتی برای این فیلم تحقیق می‌کردم یک آذربایجانی به من گفت اگر می‌خواهی قره‌باغ را روایت کنی، برو سراغ چنگیز. ما هم دنبال یک راوی آذربایجانی می‌گشتیم، به نظر من این طوری جذاب‌تر و تأثیرگذارتر بود تا مثلاً بخواهیم از آقای دکتر ولایتی دعوت کنیم جلوی دوربین قرار بگیرد و درباره قره‌باغ صحبت کند. شبکه تلویزیونی که چنگیز و برادرش واحد به وجود آوردند، از اول مورد همه قرار داشت و کل آرشیوشان را هم سه سال پیش توقیف کردند و بردند. زندگی آنها این بود که قبل از توقیف این آرشیو را تقریباً به‌طور کامل منتشر کردند. ما هم برای این فیلم سراغ همین آرشیو رفتیم، چون موقعی که می‌خواستیم با واحد ارتباط برقرار کنیم، او به‌خاطر همین ماجرای تعطیلی شبکه و توقیف آرشیو فرار کرده بود. ما هم نمی‌خواستیم او را بیشتر از این به‌دردسر بیندازیم.

خود شخصیت چنگیز و همین ماجراهایی که برای او و برادرش پیش آمده، قابلیت یک فیلم سینمایی ماجراجویانه و یک تریلر سیاسی را دارد.

اتفاقاً واحد یکی از کارگردانان سینمای آذربایجان است و حتی در جشنواره جهانی فیلم فجر هم شرکت کرده است.



یادداشت:  
احمد رضا حجاززاده  
منتقد

نگاهی به مجموعه شعر  
و نثر طنز «پژناله»

## صادرات طنز

راشد انصاری معروف به «خالو راشد» شناخته‌شده‌ترین، معتبرترین و پرکارترین شاعر و طنزپرداز خطه جنوب و استان هرمزگان است که تاکنون آثار بسیاری در این زمینه منتشر کرده. او در کتاب «پژناله» تعدادی از اشعار و نثرهای طنزآمیز خود را گنجانده که اغلب آنها بار انتقادی اجتماعی و البته سیاسی دارد. گرچه این ویژگی در بخش نخست کتاب - اشعار - پررنگ‌تر است. شعرهای انصاری در کل فاقد تکنیک و خلاقیت در فرم سرایش هستند و از ریتم و ردیف و قافیه‌های ساده و همه‌فهمی برخوردارند و از این منظر باید گفت شعرهای طنز خالو راشد بیشتر اهمیت محتوایی دارند تا تکنیکی و اتفاقاً او در این ویژگی کاملاً موفق و خلاق‌تر است. انصاری موضوعات روز و دغدغه‌های انسان معاصر را برای سرودن اشعار انتخاب می‌کند.

در همین کتاب می‌توانید نمونه‌هایی از بهترین آثار او را بخوانید؛ گوش‌هایم تازگی سنگین شده / من نمی‌دانم چرا همچنین شده / سابقاً این گوش این‌طوری نبود / دردها یک‌باره و فوری نبود (منثوی گوشیه / صفحه ۱۹۴ه)

درختکاری، دلاور، دین، محیط زیست، تجرد جوانان، هنرمندان، فقر و بیکاری، زن و مادرزن، ازدواج، مُد و اعتیاد برخی از مسائلی است که انصاری در کتاب «پژناله» دستمایه سرودن شعرهای طنز قرار داده. گرچه طنز او، طنز فقهه نیست. طنز پوزخند و ریشخند است. شعرها اغلب محتوای انتقادی، لحنی جدی و رسمی دارند و بیش از آن‌که خواننده را بخنداند، او را به فکر فرو می‌برد و با او همدرد می‌شود.

بخش دوم کتاب با عنوان بانمک و خلاق «انثاریات» خاطره‌هایی پراکنده از زندگی شخصی و اجتماعی خالو راشد است که شامل طنزهای موقعیت و کلامی می‌شود و البته معلم یا نویسنده کتاب در شرح و وصف خاطره‌ها تن به خودسانسوری نداده و واقعه را همان‌طور که رخ داده، روایت کرده، حتی اگر در برخی از آنها به‌ضرورت واژه‌های ناپسند و شوخی‌های خارج از ادب و اخلاق گنجانده شده باشد. در کتاب «پژناله» بخش سومی هم هست به نام «ضرب المثل - تفسیر»، که درواقع ستون ثابت طنزنویسی انصاری در روزنامه ندای هرمزگان است و از دل آرشیو نثرهای او در روزنامه بیرون کشیده شده و البته جای تعجب دارد که چرا این بخش ناگهان مابین انثاریات و خاطره‌های طنز ظاهر می‌شود و پس از آن دوباره با خاطرات نثر خالو مواجه می‌شویم.

در مجموع «پژناله» علاوه بر این‌که می‌تواند تجربه تازه‌ای در خوانش طنزنویسی ایران باشد، نمایی کامل از طنز صادراتی هرمزگان و به‌طور دقیق‌تر بندرعباس به دیگر شهرها و استان‌های کشور است.